

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۱، بخش ۲

دوم پادشاهان ۸-۹، بخش دوم

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

بخش دوم مطالعه امروز ما به بخش میانی بین دو نگهدارنده کتاب می‌پردازد. انتصاب حزائیل در یک طرف و انتصاب ییهو در طرف دیگر قرار دارد. در این بین، از فصل ۸، آیات ۱۶ تا ادامه فصل ۸، آیه ۲۹، دو پادشاه یهودا را می‌بینیم.

یه جورایی ساندویچ، گوشت توی ساندویچ. یادتونه که کتاب پادشاهان یا کتاب پادشاهان چطور سازماندهی شده. اونا بین این دو تا رفت و برگشت دارن، خب، این چیزیه که همزمان توی پادشاهی شمالی و پادشاهی جنوبی اتفاق میفته.

و جالب است که آنها تمایل دارند یک دوره کامل سلطنت در شمال را تجربه کنند و سپس از آن عبور کنند و بگویند، خب، حالا این چیزی است که در بخشی از آن سلطنت در آن زمان، در یهودا، در آن زمان، اتفاق می‌افتاد. بنابراین، جالب اینجاست که اکنون پادشاهان اسرائیل و پادشاهان یهودا را با یک نام داریم. هر دوی آنها یهورام نامیده می‌شوند.

و این یعنی یهوه والا است. به یاد داشته باشید، به دلیل تأثیر زبان آلمانی، ما آنچه را که عبری‌ها یاه تلفظ می‌کردند، ما یاه تلفظ می‌کنیم. بنابراین، اینجا نام الهی است و اینجا به معنای والا بودن است.

حالا، کاری که عبری انجام داده این است که سعی کند به ما کمک کند این دو را درست نگه داریم. او را در شمال صدا می‌زند و این باعث کوتاه شدن آن می‌شود. و او را در جنوب، نام کامل می‌دهد.

اما این نشانه‌ی دیگری است از اینکه چگونه یهودا در آن زمان تحت سلطه‌ی پادشاهی شمالی بود. به یاد داشته باشید، این شخص پسر اخاب است. خدا به اخاب گفته بود وقتی که از ماجرای تاکستان نابوت توبه کرد.

خدا گفته بود، بسیار خوب، من این بلا را سر تو نمی‌آورم. می‌گذارم در آرامش بمیری. بلا سر پسر تو خواهد آمد.

حالا دوباره، به یاد داشته باشید، دو پسر وجود داشتند. پسری به نام اخزیا وجود داشت. او همانطور که ایلیا پیشگویی کرده بود، مُرد.

او فقط حدود دو سال سلطنت کرد. او فرزندی نداشت. و بنابراین، برادرش، یورام، پادشاه جدید شد.

خب، اخاب پدر هر دوی این افراد است، و او پدر یورام است. اما حدس بزنید چی شد؟ متوجه شدید؟ اخاب پدرزن این شخص، دختر اخاب است. و برای اینکه با این همه علامت گیج نشوید، دختر اخاب عتلیا، با یورام ازدواج کرده است.

یورام. پس، می‌بینید که چقدر راحت، چقدر کامل با هم درگیر شده‌اند. بنابراین، اولین پادشاه از این دو پادشاه یهودا که می‌خواهیم در موردش صحبت کنیم، کسی به نام یهورام است که همسرش عتلیا، دختر اخاب، است.

حالا ما نمی‌دانیم که آیا عتلیا دختر ایزابل هم هست یا نه. یعنی، این موضوع هرگز در کتاب مقدس به ما گفته نشده است. اما مطمئناً، وقتی او را ملاقات کنیم و هفته آینده او را خواهیم دید، مطمئناً به نظر می‌رسد که از ایزابل الگو می‌گیرد.

اما نکته‌ی من اینجاست. این دو کاملاً در هم تنیده‌اند. در طول سال‌های کلیسا، ما با این مسئله‌ی جدایی دست و پنجه نرم کرده‌ایم.

منظور از دنیا نبودن چیست؟ عیسی گفت، از شما می‌خواهم که آنها را در دنیا نگه دارید، اما ننگارید از دنیا باشند. چگونه این کار را می‌کنید؟ خب، متأسفانه، تشخیص این موضوع از نظر نگرش شما دشوار است. تشخیص آن از نظر رفتار بیرونی شما بسیار آسان‌تر است.

بنابراین، من اهل دنیا نیستم چون مشروب نمی‌خورم. سیگار نمی‌کشم. به سینما نمی‌روم.

من اجازه نمی‌دهم همسرم دامن کوتاه بپوشد. من اجازه نمی‌دهم همسرم موهایش را کوتاه کند. من هیچ دکمه‌ای روی کتم ندارم.

این که نیست. حالا دوباره، حالا دوباره، به این سادگی نیست. نمی‌شود گفت خب، اصلاً ربطی به موارد بیرونی ندارد.

بله، همینطور است. بله، همینطور است. اما در درجه اول درونی است.

این در درجه اول به نگرش‌های شما بستگی دارد. آیا شما بخشی از جهان هستید؟ آیا سرگرمی شما مانند جهان است؟ آیا دیدگاه شما مانند جهان است؟ خب، چه چیزی برای من مفید است؟ آیا خواسته‌های شما مانند جهان است؟ من می‌خواهم همیشه احساس خوبی داشته باشم. حل این مشکل سخت‌تر است.

اما به شما دوستان می‌گویم، مگر اینکه کلیسا با جهان متفاوت باشد، ما هیچ تأثیری بر جهان نخواهیم داشت. بنابراین، سوال این است که من برای چه چیزی ارزش قائلم؟ آیا برای چیزها بالاتر از هر چیز دیگری ارزش قائلم؟ آیا برای پول بالاتر از هر چیز دیگری ارزش قائلم؟ آیا برای مقام و قدرت بالاتر از هر چیز دیگری ارزش قائلم؟ یک مسیحی در چه خانه بزرگی می‌تواند زندگی کند؟ شما می‌گویید، اسوالت، اگر می‌توانستید به این سوال پاسخ دهید، مرد بزرگی بودید. بله، من این کار را می‌کردم.

و من نمی‌توانم. فقط می‌توانم بگویم که فکر می‌کنم باید حدود ۱۰٪ پایین‌تر از خواسته‌هایمان زندگی کنیم. سوال نباید این باشد که چقدر می‌توانم از عیسی دور باشم و همچنان به بهشت بروم؟ سوال باید این باشد که چقدر می‌توانم به عیسی نزدیک باشم؟ جان و سلی این را خیلی خوب در مورد ده یک گفتن بیان کرد.

او گفت سوال این نیست که چرا خدا ۱۰٪ از پول من را می‌خواهد؟ سوال این است که چرا خدا به من اجازه می‌دهد ۹۰٪ از پولش را استفاده کنم؟ بنابراین، وقتی به این دو پادشاه نگاه می‌کنیم، همانطور که به ما گفته شده، یهورام هشت سال حکومت کرد و سپس پسرش اخزیا که ظاهراً فقط بخشی از یک سال حکومت کرد. وقتی به این دو نگاه می‌کنیم، افرادی را می‌بینیم که به خود اجازه داده‌اند کاملاً درگیر دنیا شوند. کاملاً درگیر کسانی که دوستشان نیستند.

آنها دشمن آنها هستند. او، آنها ممکن است دوست به نظر برسند، اما اگر اهل دنیا باشند، دشمن هستند. حالا تو می‌گویی، اسوالد، آیا منظورت این است که ما مسیحیان باید برویم در یک صومعه زندگی کنیم؟ من اینطور نیستم.

چطور می‌توانیم دنیا را فتح کنیم، مگر اینکه در آن باشیم؟ اما چالشی وجود دارد که در دنیا باشیم اما آنقدر کاملاً در مسیح باشیم که از دنیا نباشیم. چالشی وجود دارد، و این یک چالش واقعی است، اما چالشی است که با قدرت روح القدس می‌توانیم از آن عبور کنیم. بنابراین، یهورام پسر است، ببخشید، یهورام، پادشاه جنوبی، پسر یهوشافاط، نوه آسا است.

او پیشینه خوبی در آنجا دارد. اما در آیه ۱۸، او از راه و روش پادشاهان اسرائیل پیروی کرد، همانطور که خاندان اخاب عمل کرده بودند، زیرا با دختر اخاب ازدواج کرد و در نظر خداوند پلید بود. بله، بله.

حال، احتمالاً، این صرفاً انتخاب او برای ازدواج با عتلیا نبوده است. تقریباً مطمئناً، این یک ازدواج از پیش تعیین شده بین یهوشافاط و اخاب بوده است. بنابراین، یهوشافاط از این مخصصه جان سالم به در نمی‌برد.

همانطور که قبلاً به شما گفته‌ام، به نظر من یهوشافاط نباید تیزترین چاقوی کشو بوده باشد. مرد خوبی بود، اما خیلی باهوش نبود، نمی‌توانست ببیند که این ماجرا به کجا ختم می‌شود. باز هم، من و شما باید مسئولیت انتخاب‌های فرزندانمان را بر عهده بگیریم.

اوه، امروز روز متفاوتی است. حتی اگر بخواهید، نمی‌توانید همسر پسران را انتخاب کنید. اما با این حال مسئله این است که زندگی من چگونه بر زندگی فرزندانم تأثیر می‌گذارد؟ آنها یاد می‌گیرند؛ آنها یاد می‌گیرند که چه چیزی واقعاً برای شما ارزشمند است.

من این داستان قدیمی را سال‌ها پیش تعریف کردم، و حالا آنقدر قدیمی شده که ربط دادنش به هم سخت است. اما یادتان هست آن روزها که کاتالوگ سیرز وجود داشت؟ کتاب آرزوهای بزرگ، همانطور که اسمش بود، جایی بود که می‌توانستید آن را ورق بزنید، و چیزی شبیه آمازون کاغذی بود. هر چیزی که می‌خواستید در آن صفحات بود.

خب، مادر با کشیش ملاقات داشت و به پسر کوچکش، هانی، گفت که برود آن کتاب بزرگی را که مامان خیلی دوست دارد، بیاورد. پسر کوچک با کاتالوگ سیرز برگشت. آنها یاد می‌گیرند، یاد می‌گیرند.

با این وجود، این آیه ۱۹ است: خداوند به خاطر بندهاش داوود، حاضر نبود یهودا را نابود کند. او وعده داده بود که چراغی را برای داوود و نسلش تا ابد روشن نگه دارد. خدای من، خدای من، خدای من.

همانطور که در مطالعه خود دیدیم، حتی از زمان سلیمان، نسل داوود آلوده و فاسد بود. اما خداوند به وعده‌های خود در طول ۳۰۰ سال عمل کرد.

در مورد اسرائیل هم همینطور است. اسرائیل عهد خود را ظرف پنج هفته پس از بستن آن شکست، اما خدا سهم خود را از آن به مدت هزار سال حفظ کرد. اوه، این خدای ماست.

خدای ما همین است. او دیر عصبانی می‌شود. آیا عصبانی می‌شود؟ البته که می‌شود.

او می‌بیند که فرزندانش زندگی خود را به هم می‌ریزند و دنیایی را که او ساخته بود، خراب می‌کنند. البته که عصبانی می‌شود. اما مدت زیادی طول می‌کشد تا صبرش تمام شود.

خدا را شکر که من و تو به خاطر همین اینجا هستیم. پس خدا، با وجود این شکست، می‌گوید، اشکالی ندارد، من به قولم عمل می‌کنم. ممکن است تو قولت را بشکنی، اما من به قولم عمل می‌کنم.

خدا را شکر. خدا را شکر. در زمان یهورام، ادم علیه یهودا شورش کرد و پادشاهی برای خود تعیین کرد.

، اگر به یاد داشته باشید، وقتی اخاب مُرد، موآب، در آن سوی دریای مرده، در سمت شرقی دریای مرده دست مرا برای دریای مرده بگیر، در سمت شرقی آنجا، موآب علیه اسرائیل شورش کرد. اکنون، ادم، در انتهای جنوبی دریای مرده، علیه یهودا شورش کرده است. داوود این سرزمین‌ها را فتح کرده بود و سلیمان آنها را در دست داشت.

و آنها در تمام این سال‌ها همچنان تابع اسرائیل و یهودا بودند. اما آرام آرام، آرام، دارند از آنها جدا می‌شوند چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ خدایی که آنها را قادر ساخته بود از این دارایی‌ها لذت ببرند، آرام آرام دست خود را پس می‌کشد.

آه، آمریکا، آمریکا، دست خدا بالای سر ما بوده است. و ما از نتایج اجداد خداترس خود بهره‌مند شده‌ایم. و اکنون، آهسته، آهسته، آهسته، با تاسف، ناخواسته، دست خدا از ما گرفته می‌شود.

و ما در شگفتیم که چه اتفاقی دارد می‌افتد. ادمیان او و فرماندهان ارباهایش را محاصره کردند، اما او برخاست و شبانه از میان آنها عبور کرد. با این حال، ارتش او به خانه گریخت.

تا به امروز، ادم علیه یهودا شورش کرده است. لینه نیز همزمان شورش کرد. بله، بله.

آسا و یهوشافاط ۶۶ سال بر یهودا حکومت کرده بودند. اکنون، یهورام فقط هشت سال و اخزیا فقط یک سال حکومت می‌کردند.

خدای من. همانطور که چند هفته پیش به شما گفتم، به آن سلطنت پایدار و خدایی به مدت ۶۶ سال در یهودا فکر کنید. آیا این ربطی به این واقعیت داشت که یهودا قرار بود ۱۵۰ سال دیگر پس از سقوط اسرائیل زنده بماند؟ اوه، کاملاً.

اما اکنون، اکنون، آنها به راه شمال رفته‌اند - و یهورام فقط هشت سال حکومت می‌کند. و اخزیا تنها کسی است که با خشونت می‌میرد.

آیه ۲۵، در دوازدهمین سال سلطنت یورام، پسر اخاب، پادشاه اسرائیل، اخزیا، پسر یهورام، پادشاه یهودا، به سلطنت رسید. اخزیا ۲۲ ساله بود که پادشاه شد. آیه ۲۷، او راه و روش خاندان اخاب را در پیش گرفت و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، انجام داد.

همانطور که خاندان اخاب انجام داده بودند، زیرا او با خانواده اخاب از طریق ازدواج خویشاوند بود. او به همراه یهورام، پسر یوآب، ببخشید، پسر اخاب، برای جنگ با هازل، پادشاه آرام، به راموت جلعاد رفت. ما قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ایم.

ما دلیلی برای صحبت دوباره در مورد آن خواهیم داشت. راموت جلعاد چهارراهی در بزرگراه بزرگ، بزرگراه پادشاهان بود. به یاد داشته باشید که موسی به قبایل منسی و جاد و روبن اجازه داده بود که در سمت شرقی رود اردن ساکن شوند.

حالا، دوباره، می‌توانیم در مورد همه اینها بحث کنیم. آیا این کار خوبی بود؟ آیا عاقلانه بود؟ کتاب مقدس به ما نگفته است. فقط می‌گویید، بله، خدا به آنها اجازه داده است.

این بزرگراه بزرگ از خلیج ایلات به دریای سرخ و در امتداد لبه زمین‌های زراعی و بیابان امتداد می‌یافت. و درست در همین حوالی، این چهارراه قرار دارد که جاده دیگری از اینجا به مدیترانه منتهی می‌شود. این راموت است، ارتفاعات جلعاد

این منطقه اینجا گیلیاد است. بنابراین، بدیهی است که این یک گذرگاه بسیار بسیار مهم است. تجارتی که به اینجا می‌آید، از آنجا به آنجا خواهد رفت

سوری‌ها سعی دارند آن را از اسرائیل بگیرند. ارتش یورام در اینجا می‌جنگد. اخزیا، پادشاه یهودا، با او بوده است.

یورام زخمی می‌شود و به یزرعیل، کاخ تابستانی پادشاهان شمالی، جایی که تاکستان نابوت بود، برمی‌گردد. او برای بهبودی به آنجا برمی‌گردد. و اخزیا ممکن است مدتی در نبرد مانده باشد یا شاید با او برگشته باشد، اما اخزیا اینجا در یزرعیل با اوست

و این زمینه را برای اتفاقات بعدی آماده می‌کند